

الدرس الثالث (ص. ۳۳) / ثلاث قصص قصيرة (بتصرف) (سه داستان کوتاه-پانڈکی تغییر)

۱. احترام گذاشتن به کودکان

روزی مردی نزد فرستاده ی خدا حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد نشسته بود. پس از چند لحظه پسرش آمد و به حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد سلام کرد سپس نزد پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. فرستاده ی خدا که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد از کارش خوشحال شدند. پس از مدت کمی دخترش آمد و به حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد سلام کرد سپس نزد پدرش رفت، اما پدر او را نبوسید و نزد خود نشاند. فرستاده ی خدا که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد وقتی او را دیدند که جز پسرش را نبوسید (فقط پسرش را بوسید)، آزرده شدند و فرمودند: "چرا بین کودکان فرق می گذاری؟! آن مرد پیشیمان شد و دست دخترش را گرفت و او را بوسید و او را نزد خود نشاند."

۲. شیماء دختر حلیمه

فرستاده ی خدا حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد یک خواهر شیرینی (رضاعی) به نام شیماء داشت. شیماء در حالی که کودک بود حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد را در آغوش می گرفت و با او بازی می کرد و می گفت:

پروردگارا محمد (ص) را برای ما نگهدار تا او را نوجوان و جوان ببینم

حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد در کودکی بسیار به او وابسته بود؛ روزگار سپری شد و در جنگ (غزوه ی) خنین در سال هشتم پس از هجرت، شیماء به دست مسلمانان اسیر شد؛ به آن ها گفت: "به قطع و یقین من خواهر شیرینی حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد هستم..". پس سخنش را باور نکردند و او را نزد فرستاده ی خدا که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد بردند، پس حضرت او را شناختند و او را گرامی داشتند و روپوش بلندشان را برایش گستراندند (پهن کردند)؛ سپس او را روی آن نشاندند و او را بین ماندن با ایشان با احترام (محترمانه) یا بازگشت به سوی قومش در عین سلامتی و خوشنودی اختیار دادند، پس شیماء قومش را انتخاب کرد، پس فرستاده ی خدا که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد او را آزاد کردند و با احترام او را به سمت قومش فرستادند.

پس اسلام آورد (مسلمان شد) و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فراخواند و اخلاق حضرت پیامبر که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد را برایشان روشن ساخت و (آن ها) مسلمان شدند.

"پس به خاطر رحمتی از طرف خدا برای آن ها نرم خوشی و اگر تندخو و سنگدل بودی، مسلماً از دورت (اطرافت) پراکنده می شدند."

آل عمران/ ۱۵۹

۳. پیر مرد نیکوکار

روزی "خسرو انوشیروان" کشاورز پیری را مشاهده کرد که نهال گردویی را می کاشت، پس تعجب کرد و گفت: "ای کشاورز، آیا امید داری که زنده بمانی تا از میوه اش بخوری؟! آیا نمی دانی که معمولاً جز (مگر) بعد از ده سال میوه می دهد؟!"

پیر مرد گفت: دیگران درختانی کاشتند و ما از میوه هایش خوردیم، و مادر ختانی می کاریم تا دیگران از میوه هایش بخورند."

انوشیروان گفت: "آفرین ای پیر مرد!" و دستور داد که به آن کشاورز هزار دینار داده شود (بدهند).

آن کشاورز پیر با خوشحالی گفت: "میوه دادن این درخت چه شتابان است!"

انوشیروان از سخنش خوشش آمد و برای بار دوم دستور داد تا هزار دینار دیگر به او داده شود (بدهند).

"هیچ مردی (شخصی) نیست که نهالی را بکارد مگر این که خداوند به اندازه ی میوه ای که از آن نهال خارج می شود، برای او پاداش

می نویسد." حضرت فرستاده ی خدا که در دوسلام خدا بر او خواندانش باد

حول النص :

أ.

١. قالت الشَّيْمَاءُ للمسلمين : "إني لأُخْتُ النبي صلى الله عليه وآله و سلم من الرِّضَاعَةِ."
٢. أَمَرَ أنوشِروان أن يُعْطَى له أَلْفِي دينار.
٣. إنزَعَجَ رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم حين رأى ذلك الرَّجُلَ لم يُقْبَلِ إلا ابْنَهُ .
٤. كان يَغْرِسُ الفَلَّاحُ العَجوزَ فَمَسِيْلَةً جَوِزٍ .
٥. قَبَّلَ الوالدُ في البِدَايَةِ ابْنَهُ .
٦. كانت الشَّيْمَاءُ أُخْتُ رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم من الرِّضَاعَةِ .

ب.

١. اگر حضرت پیامبر که در دو ساله خدای او و خاندانش با دست خود بودند مسلماً مردم از اطرافشان پراکنده می شدند. صحیح
٢. توجه به کاشتن درختان بر هر کدام از ما واجب است. صحیح
٣. انوشیروان یکی از شاهان ایران در صدسال پیش بود. غیر صحیح
٤. شیماء پس از آزاد شدنش قبیله اش را به اسلام دعوت کرد. صحیح
٥. درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می دهد. غیر صحیح
٦. حضرت پیامبر که در دو ساله خدای او و خاندانش با دست خود را دوست می داشت. صحیح